

# هرمنوتیک رهایی بخش؛ راه برون رفت از منازعات ایران و غرب در عصر جهانی شدن

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۴/۰۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۶/۰۷

محسن رضایی جعفری \*

علی علی حسینی \*\*

علیرضا آقا حسینی \*\*\*

محمد رضا دهشیری \*\*\*\*

## چکیده

این مقاله در پی پاسخ به این پرسش است که جمهوری اسلامی ایران و غرب در عصر جهانی شدن بر اساس چه نگرشی می توانند به همکاری و تعامل مطلوب دست یابند؟ فرضیه پژوهش این است که «اتخاذ هرمنوتیک رهایی بخش هابرماس بر مبنای گفت و گو، کنش و عقلانیت ارتباطی و نقد سنت و پیش داوری های تاریخی، در عصر جهانی شدن می تواند بین ایران و غرب تفاهم و توافق نسبی ایجاد کند تا منافع متقابل شان تأمین شود».

واژگان کلیدی: هرمنوتیک رهایی بخش، جهانی شدن، عقلانیت، سنت، ایران، غرب.

\* دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه اصفهان

ali.alihosseini@ase.ui.ac.ir

\*\* استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه اصفهان (نویسنده مسئول)

\*\*\* دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه اصفهان

\*\*\*\* دانشیار دانشکده روابط بین الملل وزارت امور خارجه

شماره مسلسل ۸۰ • تابستان ۱۳۹۷ • شماره دوم • سال بیست و یکم • فصلنامه مطالعات راهبردی

## مقدمه

انقلاب اسلامی یکی از تحولات دوران‌ساز سده پیشین بود که دین را هم‌نشین سیاست کرد و با شالوده‌شکنی گفتمان سیستم پهلوی، نگرشی نو نسبت به غرب و جهان غرب در پیش گرفت. نگرشی که با قهر و خشم انقلابی همراه بود و به قیام علیه مناسبات پیشین دست زد. در چارچوب تفسیر و قرائتی متحول‌شده از دنیای پیرامون، ایران انقلابی به‌مثابه یک پادگفتمان، هنجارهای نظام و تمدن غربی را سلطه‌جویانه و سرکوب‌گر تلقی کرده و درصدد ارائه الگویی رهایی‌بخش از یوغ ایدئولوژی این سیستم برآمد تا در عصر جهانی‌شدن، طرحی نو دراندازد. به تدریج و با تشدید نارسایی‌ها و تلاطمات در روابط جمهوری اسلامی ایران و غرب، دو طرف دریافتند که برای بهره‌وری از فضای جدید در عصر جهانی‌شدن، نیازمند تفسیری از این دوره هستند که به درک بین‌الذهانی و تفاهمی هرچند نسبی در بعضی عرصه‌ها میان آنها منجر شود. از این‌رو، سخن از تفسیر و تأویلی نو در قبال تحولات جهانی‌شدن و روابط میان طرفین در میان بود.

چنین نگرشی این پرسش را به ذهن متبادر می‌کند که برای رسیدن به تفاهم و درک بین‌الذهانی و تأمین منافع متقابل در عصر جهانی‌شدن، ایران و غرب چه شیوه و روشی را باید دنبال کنند؟ چه مصادیق یا تجربه‌هایی در این زمینه موجود است؟ آیا گفتگو و کنش‌های ارتباطی می‌تواند به تعامل مثبت میان جمهوری اسلامی ایران و غرب کمک کند؟ با عنایت به این پرسش‌ها، ابتدا خلاصه‌ای از پژوهش‌های مرتبط با موضوع تحقیق را بررسی کرده و در ادامه به مباحث اصلی مقاله می‌پردازیم.

محمد رضا تاجیک و فرهادی درویشی در مقاله‌ای با عنوان «آرمان‌های انقلاب اسلامی در عصر جهانی‌شدن: چالش‌ها و واکنش‌ها» به چگونگی تعامل و مواجهه آرمان‌های انقلاب اسلامی با ابعاد مختلف جهانی‌شدن پرداخته‌اند. این مقاله راه‌کارهایی را پیشنهاد می‌دهد تا در عصری که تحول مهم‌ترین جنبه آن است، حاملان انقلاب اسلامی بتوانند به تحکیم و ترویج آرمان‌ها و ارزش‌های شان مبادرت ورزند (تاجیک و درویشی، ۱۳۸۳). «گفتمان انقلاب اسلامی ایران و الزامات اشاعه ارزش‌های آن در عصر جهانی‌شدن براساس نظریه گفتمان لاکلا و موفه» عنوان مقاله‌ای است که محسن رضائی جعفری و همکارانش منتشر کرده و معتقدند گفتمان

انقلاب اسلامی با بهره‌بردن از دو مبحث اجتهاد و مصلحت و با رعایت الزاماتی، می‌تواند نظام معنایی خویش را در عصر جهانی‌شدن هژمونیک کنند (جعفری و دیگران، ۱۳۹۵).

حسین پوراحمدی در مقاله‌ای با عنوان «مبانی معرفت‌شناختی انقلاب اسلامی ایران و فرآیند جهانی‌شدن» معتقد است که فهم ویژه از مسائل جهانی‌شدن به جمهوری اسلامی ایران این امکان را می‌دهد که قدرت تعامل با نظام جهانی را ارتقا بخشد. به باور نویسنده، هرگونه محدودشدن به عناصر و شاخص‌های ملی، نقطه مقابل مبانی معرفت‌شناختی انقلاب اسلامی است و تمرکز بر چشم‌انداز جهانی انقلاب اسلامی، زمینه‌ساز رشد و شکوفایی بیش از پیش آن است (پوراحمدی، ۱۳۸۹). حیدرعلی مسعودی در مقاله‌ای با عنوان «سازه مفهومی غرب در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۳۸-۱۳۵۷)» از دو روش تحلیل استعاری و اسنادی غرب برای بررسی انگاره‌های مختلف درباره غرب در گفتارهای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران استفاده کرده است (مسعودی، ۱۳۹۶).

«ایران و جهانی‌شدن؛ چالش‌ها و راه‌کارها» عنوان کتابی است که از محمود سریع‌القلم منتشر شده است. نویسنده در این کتاب در پی ارائه راه‌کارهایی برای تعامل ایران با تحولات در عصر جهانی‌شدن است. به اعتقاد نویسنده، ایران و غرب از زمان انقلاب اسلامی همواره با یکدیگر در تعارض بوده‌اند و تا زمانی که این تعارض بین ایران و غرب ادامه داشته باشد، ایران نمی‌تواند از مزایای جهانی‌شدن بهره‌مند شود (سریع‌القلم، ۱۳۸۳).

بررسی پژوهش‌های انجام‌شده نشان می‌دهد که عمدتاً بر مواجهه ایران با تحولات متأثر از جهانی‌شدن تأکید شده یا اینکه با کاربرد روش‌هایی مانند تحلیل گفتمان، روابط ایران و غرب در دوران بعد از انقلاب ارزیابی شده است. بنابراین، این پژوهش با اتخاذ روشی نو و مبتنی بر هرمنوتیک‌های بخش‌ها بر ماس، روابط ایران و غرب را در عصر جهانی‌شدن از منظر دیگری بررسی می‌کند.

## الف. چارچوب مفهومی و نظری

### ۱. هرمنوتیک

هرمنوتیک، نظریه و فلسفه درک و فهم است. این واژه از هرمس<sup>۱</sup>، پسر زئوس<sup>۲</sup> استنتاج می‌شود که پیام‌های خدایان یونان را تفسیر می‌کرد. هرمس تنها یک پیام‌رسان نبود. از این‌رو، چندان آسان نیست نقشی را که هرمس ایفا می‌کرد، مشخص شود (Hermeneutics, 2014: 75). هرمنوتیک یا علم یا نظریه تأویل را می‌توان تا ریشه‌های کلاسیک و یهودی تمدن غربی پی گرفت، هرچند علاقمندی مدرن به آن از زمانی شروع شد که آثار شلایرماخر<sup>۳</sup> یکی از زبندگان رمانتیک‌های آلمانی مورد توجه قرار گرفت (نیوتون، ۱۳۷۳: ۱۸۵-۱۸۴). در واقع، شلایرماخر تأویل را به فراسوی دین و کتاب مقدس کشاند و حوزه‌های جدیدی برای هرمنوتیک ایجاد کرد. علاوه بر شلایرماخر، دیلتای<sup>۴</sup> نیز در بسط ایده‌های هرمنوتیک کلاسیک یا سنتی سهم قابل توجهی دارد. دیلتای با تمایز میان روش‌های مطالعه علوم طبیعی و انسانی، به تفسیر و تأویل در علوم انسانی معتقد بود و استفاده از روش‌های پوزیتیویستی در این علوم را رهگشا نمی‌دانست. شلایرماخر نیز تفسیر متقن را مطابق با نظر مولف می‌دانست و از کثرت تفسیر و تأویل در متن شدیداً انتقاد کرد.

در واقع، هرمنوتیک روشی، که آن را رومانیتیک و کلاسیک نیز می‌خوانند، فهم متون را با توجه به نیت مولف صحیح و منطقی می‌دانست. نحله دوم هرمنوتیک با نام مارتین هایدگر<sup>۵</sup> و هانس گئورگ گادامر<sup>۶</sup> گره خورده است که به هرمنوتیک فلسفی یا نسبی‌گرا شهرت دارد. این نحله هرمنوتیکی با تأکید بر هستی‌شناسی، به کثرت و نسبی‌گرایی تفسیرها باور دارد. در واقع، از نظر گادامر، امکان فهم عینی و همسان با واقعیت تصدیق نمی‌شود و پایان‌ناپذیری معنای متن و وجود پیش‌فرض‌ها و پیش‌داوری، امکان هر نوع تأویل واحد و منطقی را از مفسر سلب

- 
1. Hermès
  2. Zeus
  3. Friedrich Schleiermacher
  4. Wilhelm Dilthey
  5. Martin Heidegger
  6. Hans-Georg Gadamer

می‌کند. در اندیشه گادامر، برخلاف هرمنوتیک کلاسیک شلایرماخر و دیلتای، امکان تعیین فهم برتر وجود ندارد؛ زیرا هر مفسری متن را از دریچه سنت، تاریخ و باورهای خاص خویش می‌نگرد و مبانی فهم طبق گفتگوی مفسر و متن حاصل می‌شود. در اینجا، نیازی نیست به مولف و نیت او رجوع شود تا معنای متن را دریابیم، زیرا فهم‌های کثیر و متعددی از متن وجود دارد و برخلاف هرمنوتیک روشی، تنها فهم صحیح، فهم مدنظر مولف نیست.

گادامر معتقد است که متن شبیه گفتگوی واقعی میان نویسنده و خواننده است و مانند هر گفتگوی واقعی، هرمنوتیک به هر دو متعهد است و متن ابزاری برای دستیابی به فهم نیست، بلکه انگیزه تفسیر نیز در این گفتگو دخیل است تا به فهمی موجه و همسان دست یابیم. اگر خواننده یا مولف در فهم معنای روایت‌های گوناگون ناکام بمانند، گفتگوی هرمنوتیکی در رسیدن به پتانسیل کامل برای فهم معنای کلی متن با شکست مواجه می‌شود و فهم تفسیری‌شان ثابت می‌ماند (Gadamer, 2004: 389). به این معنا، گادامر هرمنوتیک را گفتگویی میان مولف و خواننده تفسیر می‌کند که باید شامل روایت‌های مختلفی باشد و از مطلق‌انگاری و تفسیری تک‌بعدی در فهم متن خودداری شود.

## ۲. هرمنوتیک رهایی‌بخش هابرماس

نظریات گادامر درباره هرمنوتیک با چالشی جدی از سوی نحله دیگر هرمنوتیک مواجه می‌شود؛ جایی که هابرماس در چارچوب مکتب هرمنوتیک پست‌مدرن یا رهایی‌بخش، انتقادات جدی ضد هرمنوتیک روشی و به‌ویژه هرمنوتیک فلسفی گادامر مطرح می‌کند. هابرماس در وهله اول، روش‌شناسی هرمنوتیکی گادامر در نقد عینیت‌گرایی علوم انسانی را نقد می‌کند. به عقیده هابرماس، تقابل بین تجربه هرمنوتیکی و شناخت روش‌مند، بیش از حد انتزاعی بیان شده است؛ زیرا با وجود آنکه هرمنوتیک به درستی فهم خود-عینی‌گرایی علوم انسانی را نقد می‌کند، به طور کلی از دل‌نگرانی‌های روشی آزاد نیست (Mendelson, 1979: 57) زیرا بیم آن وجود دارد که اگر هرمنوتیک برای علوم موثر نباشد، مطلقاً هیچ نقشی نداشته باشد (Habermas, 1982: 281). از نظر هابرماس، ریشه‌های این مشکل در خود-فهمی

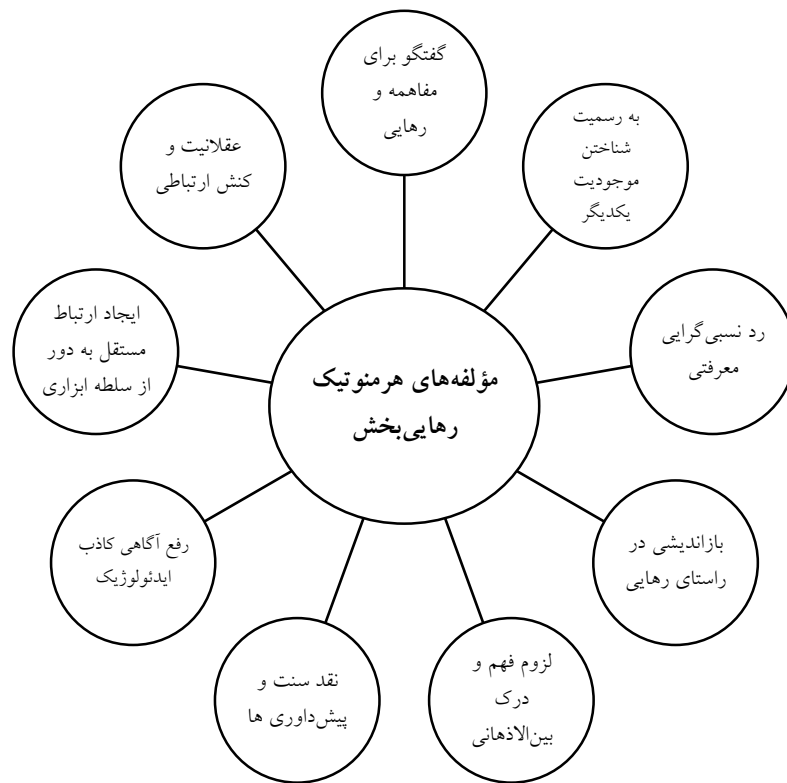
هستی‌شناسی هایدگری گادامر است که به کار هنجاری-روش‌شناختی موثرسازی آگاهی هرمنوتیک در علم نمی‌آید.

یک نتیجه این خود-فهمی این است که گادامر به جای آنکه فهمی جایگزین از روش را که از هرمنوتیک یاد گرفته بسط دهد، بسی مشتاق است لگام اثبات‌گرایی بر تعریف روش علمی را مسلم گیرد و آنگاه محدودیت‌هایش را با ارجاع به دگر تجربه‌های حقیقت نشان دهد (Mendelson, 1979: 57). ثانیاً، هابرماس بر این باور است که گادامر در بیان قدرت بازاندیشی ناموفق است و از این‌رو، نمی‌تواند تقابل میان عقل از یک سو و پیش‌داوری و مرجعیت از سوی دیگر، را درک کند. هابرماس با گادامر هم‌نظر است که تاریخی‌گری قربانی توهم عینی‌گرایی است. هنگامی که می‌خواهد مفسر را از تمام نشانه‌های سهیم‌بودنش در تاریخ تطهیر کند. با وجود این، از نظر هابرماس، گادامر چنان از تداوم میان سنت و تفسیر دفاع کرده که نتوانسته است تأثیر خودآگاهی تاریخی بر پیوند ما با سنت را دریابد (Mendelson, 1979: 58). به باور هابرماس، پژوهش نباید تابع محدودیت‌های سنت (تاریخی‌گری) باشد، زیرا انسان‌ها با منافع گوناگون و شرایط خاصی مواجهند که در جهت‌گیری‌های بنیادی خاصی از بازتولید و خودساختگی‌های ویژه ریشه دارد (Habermas, 1971: 176).

اساساً پژوهش به توهمات ایدئولوژیک ناشی از مفهوم سنت (تاریخی‌گری) می‌پردازد که قدرت نقادی را تقلیل می‌دهد. هابرماس اعتبار مشروعیت پیشینی را ناشی از سنتی می‌داند که قدرت را بازتاب می‌دهد و این ادعا که سنت، قدرت و دانش همگام نیستند، رد می‌کند (Habermas, 1971: 170). او معتقد است اگر هرمنوتیک بخواهد عمیق باشد، باید به زیرسطح فریبده زبان و سنت نفوذ کند و عمق را ببیند که عبارت است از سلطه، سرکوب و زور. هابرماس دو نوع ارتباط را از هم تفکیک کرده است: ۱. ارتباط کج و معوج و ایدئولیزه‌شده؛ ۲. ارتباط صادقانه و غیرمعوج. او می‌گفت باید از درون ارتباط صادقانه و راستین و تقویت آن، بر وضعیت ایدئولوژیکی غلبه کرد و آگاهی راستین را از رهگذر گسترش ارتباطات بین‌الذهانی به انسان بازگرداند (موسوی، ۱۳۸۴: ۱۵۴).

به این ترتیب، هرمنوتیک هابرماس در پی احیای معانی مستور در متن نیست، بلکه در پی کاهش دروغ‌ها و توهمات آگاهی است. گادامر که در پی کشف حقیقت در متن بود، از سوی

هابرماس مورد انتقاد قرار گرفت که نقش ایدئولوژی در رسیدن به تفاهم را ندیده است، حال آن که حقایقی که مورد تفاهم قرار می گیرند، ممکن است ناشی از سلطه باشد و گادامر به گونه ای تلویحی به آنها مشروعیت می بخشد (جمشیدی ها و شالچی، ۱۳۷۸: ۱۷۶). فلسفه سیاسی هابرماس با محوریت علاقه رهایی بخش، یک پشتوانه عملی برای برانگیختن افراد در راستای تأمل و بازنگری در مورد وضع خویش با هدف نجات و رهایی آگاهانه از قید و بند سلطه، قدرت و سرکوب است. هابرماس انگاره علاقه رهایی بخش را امری بدیهی فرض می گیرد که پروژه علم انتقادی با آن همخوانی دارد؛ علمی که بر مفهوم تأمل - بر - خود مبتنی است. او می گوید عمل تأمل خودش را به منزله حرکت رهایی بخش می شناسد (هرسیچ و همکاران، ۱۳۹۱: ۱۰-۹).



به طور کلی، هابرماس در جستجوی امکان یک نظم همکاری جویانه‌تر است که راه‌حل آن ایجاد نوعی زیست جهان است که افراد بر اساس کنش ارتباطی به درک یکدیگر برمی‌آیند (نش، ۱۳۹۲: ۲۶۵). او درصدد ایجاد نتایج عینی، آنگونه که در کنش ابزاری دیده می‌شود، نیست. همچنین، تأثیرگذاری بر دیگران که آن را در کنش استراتژیک می‌توان دید، در چارچوب ایده او جای نمی‌گیرد، بلکه درک و تفاهم متقابل هدف اصلی ایجاد نظم همکاری جویانه‌تر است که با ایجاد فضایی اجتماعی برای نقد و گفتگوی یکدیگر توسط افراد آگاه میسر می‌شود. البته مهم، زنده‌ساختن این فضای عمومی در میان کشورها و فرهنگ‌هاست که در آن امکان مباحثه عقلانی و انتقادی فراهم شود (نش، ۱۳۹۲: ۲۶۷).

در هرمنوتیک وابسته به ایده هابرماس، در تعاملات سیاسی و اجتماعی لزومی ندارد دیالوگ‌ها به کرسی‌نشاندن ایده یا نظری خاص ختم شوند و یا اینکه بر سر موضوعی به توافق برسند و یا دیگری را مجاب کرده، نظریه خود را بقبولانند؛ تنها لازم است موجودیت یکدیگر را به رسمیت شناخته و در درجه بعد به نظریات یکدیگر گوش دهند و این واقعیت تفسیری را بپذیرند که هر چیزی در این جهان حالت چند معنایی داشته و این خود زمینه اصلی تفاهیم و تکامل تمدنی و داد و ستد فکری و علمی را فراهم می‌کند. در حالی که کاهش معنا در فرهنگ و تمدنی رشد کند، مجال تعامل و گفتگو و افزایش شکاف‌های هویتی و تخصص با دیگری و دیگران افزایش می‌یابد (معینی علمداری، ۱۳۸۹: ۷۳).

### ۳. جهانی شدن

جهانی شدن جزء آن دسته از مفاهیم مناقشه‌برانگیز است که با توجه به تحولات فراگیر در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و ارتباطات، از دوره جدید در زندگی بشر حکایت می‌کند؛ دوره‌ای که انسان با نگاهی نو به محیط پیرامون خویش، الگوهایی از روابط یکپارچه و همگرایی را شکل می‌دهد. اندیشمندان حوزه علوم اجتماعی تعاریف متفاوتی از جهانی شدن ارائه داده‌اند که در ادامه به چند مورد اشاره می‌شود. آنتونی مک‌گرو<sup>۱</sup> معتقد است جهانی شدن

1. Anthony McGraw



عبارت است از فرایندی که جریان‌ها و ارتباطات را نه فقط میان دولت-ملت‌ها و مرزهای ملی سرزمینی، بلکه بین تمدن‌ها، قاره‌ها و مناطق جهانی ایجاد می‌کند. به عبارتی دیگر، جهانی شدن فرایندی تاریخی است که باعث تغییر قابل توجه در دسترسی به شبکه‌ها و سیستم‌هایی از روابط اجتماعی با الگوهای یکپارچگی در سازماندهی انسانی و اعمال قدرت می‌شود (McGrew, 1998: 327). به اعتقاد آنتونی گیدنز<sup>۱</sup>، جهانی شدن می‌تواند به عنوان تشدید روابط اجتماعی در سراسر جهان تعریف شود و مکان‌های دور به نحوی به هم مرتبط می‌شوند که اتفاقات محلی از حوادث ایجادشده در مکان‌های بسیار دور یا بالعکس، تأثیر می‌پذیرد (Giddens, 1990: 64).

مارتین آلبرو<sup>۲</sup> در تعریفی مشابه گیدنز، جهانی شدن را شامل تمام فرایندهایی می‌داند که مردم دنیا را در یک جامعه جهانی یکپارچه در هم ادغام می‌کند (Albrow, 1990: 8). امانوئل والراشتاین<sup>۳</sup> در چارچوب نگاهی انتقادی به جهانی شدن و متأثر از سنت مارکسیستی، باور دارد که جهانی شدن، پیروزی اقتصادی جهان سرمایه‌داری از طریق تقسیم کار جهانی است (Holton, 1998: 11). رونالد رابرتسون<sup>۴</sup> بر ویژگی کوچک شدن جهان تأکید دارد و جهانی شدن را فشرده‌سازی دنیا و تشدید آگاهی از آن به عنوان یک کل قلمداد می‌کند (Robertson, 1992: 8). رابرت کاکس<sup>۵</sup> که در چارچوب مکتب انتقادی قرار می‌گیرد، بیشتر بر پیامدهای اقتصادی جهانی شدن تأکید دارد و معتقد است ویژگی‌های روند جهانی شدن شامل بین‌المللی شدن تولید، تقسیم کار جدید بین‌المللی، جنبش مهاجرت نو از جنوب به شمال و ایجاد محیط رقابتی جدیدی است که این فرآیندها را تسریع می‌بخشد؛ دولت، بین‌المللی می‌شود و دولت‌ها را به کارگزاران سازمان‌های جهانی تبدیل می‌کند (Scholte, 2011). دیوید هاروی<sup>۶</sup> از منتقدان مشهور نظام سرمایه‌داری نیز باور دارد که جهانی شدن موقیعتی مکان‌مند

- 
1. Anthony Giddens
  2. Martin Albrow
  3. Immanuel Wallerstein
  4. Roland Robertson
  5. Robert W. Cox
  6. David Harvey

برای سرمایه‌داری و ابزارهای ایدئولوژیک برای حمله به سوسیالیست‌هاست ( Kelly, 1999: 85).

دیوید هلد و آنتونی مک‌گرو که کتاب‌ها، مقالات و دیدگاه‌های فراوانی را در زمینه جهانی‌شدن ارائه داده‌اند، برای تبیین و گسترش نظریات خود به مباحثه و مناظره با متفکران روابط بین‌الملل نیز پرداخته‌اند. هلد و مک‌گرو بر این باورند که تعریف واحدی در مورد مفهوم جهانی‌شدن وجود ندارد، ولی دیدگاه‌های شک‌گرایان و جهان‌گرایان را به طور خلاصه در چند ویژگی ذکر کرده‌اند.

#### جدول ۱. دیدگاه‌های شک‌گرایان و جهان‌گرایان درباره جهانی‌شدن

جهان‌گرایان	شک‌گرایان	
سرمایه‌داری اطلاعاتی جهان اقتصاد فراملی تقسیم کار نو جهانی	توسعه بلوک‌های منطقه‌ای امپریالیسم نو	اقتصاد
سرمایه‌داری اطلاعاتی جهان اقتصاد فراملی تقسیم کار نو جهانی	افزایش تفاوت شمال- جنوب آشتی‌ناپذیری منافع ملی	نابرابری
جامعه مدنی جهانی حکمرانی جهانی چندلایه سیاست جهانی جهان‌وطنی	جامعه بین‌المللی دولت‌ها منازعه سیاسی بین دولت‌ها قطعاً ادامه دارد حکمرانی بین‌المللی و جغرافیای سیاسی کمونتاریالیسم یا جامعه اشتراکی	نظم

منبع: سلیمی، ۱۳۸۴: ۳۸-۳۶.

#### ب. مواجهه ایران و غرب در عصر جهانی‌شدن

نگرش غرب و به‌ویژه آمریکا به جهانی‌شدن عمدتاً با رویکرد هرمنوتیک روش‌شناختی مطابقت دارد که به یک قرائت و تفسیر از این مقوله اعتقاد دارد؛ تفسیری که از سوی منتقدان

به عنوان جهانی‌سازی و در ابعاد افراطی‌تر، آمریکایی‌شدن جهان حکایت می‌کند. به باور این منتقدان، غرب و آمریکا در دوره کنونی از حیات بشر می‌کوشند آموزه‌های لیبرال دموکراسی، سرمایه‌داری، فرهنگ و تولید کالا را بر اساس ارزش‌ها و هنجاری‌های غربی جهاشمول کنند و جهانی‌شدن نیز چیزی جز همه‌گسترشدن باورها و آموزه‌های فلسفی، سیاسی، اقتصادی و ارزش‌های غربی نیست. این نگاه که مطابق با سنت هرمنوتیک روشی است، به تفسیر کلان روایت غرب‌گرایی اعتقاد دارد و دیگر روایت‌ها و خرده‌روایت‌ها را به شدت سرکوب می‌کند یا دست‌کم آنها را به حاشیه می‌برد. چنین نگاهی به جهانی‌شدن با دیدگاه جمهوری اسلامی ایران در تضاد است؛ زیرا هویت و فرهنگ انقلاب اسلامی، خودباوری سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را در انکار عقاید سلطه‌آمیز و فرهنگ لیبرال غرب و در عین حال، بهره‌برداری از دستاوردهای ارزشمند بشر در رشد و توسعه ابعاد گوناگون حیات انسانی و به‌کارگیری تکنولوژی‌های پیشرفته صنعت، عینیت بخشیده است و آن را تبلیغ می‌کند.

احیاگری اسلامی، مدل جدیدی در زندگی جوامع اسلامی و دیگر جوامع تحت سلطه فرهنگ غرب را مطرح می‌کند و این مدل، زمینه‌ساز تداوم مقاومت در برابر هجوم فرهنگ لیبرال غرب است. اما انعطاف‌پذیری و آمادگی برای تعامل و گفتگو با فرهنگ غیر ستیزه‌جویانه غرب، برای تقویت و گسترش همزیستی فرهنگی در عصر جهانی‌شدن، استراتژی تغییرناپذیری تلقی می‌شود (پوراحمدی، ۱۳۸۹: ۱۸۸). چون از مهم‌ترین خصایص جهانی‌شدن، درهم‌فرورفتگی مرزهاست و ایجاد مرزهای متصلب ذهنی، تاریخی و حتی جغرافیایی نیز برای فرهنگ‌ها مقدور نیست، بازتعریف چارچوب‌های مفهومی و عینی تعامل با نظام نوین جهانی، برای نظام برآمده از انقلاب اسلامی، ضرورت است؛ همچنان‌که به تعبیر گیدنز، انسان‌های دوران جدید تنها گیرنده و واردکننده پیغام‌ها و مفاهیم نیستند، بلکه نوعی ارتباط و زاینندگی دوطرفه پدید آمده است (سمتی، ۱۳۸۰: ۶۵۵).

به این سان، ایران و غرب برای رسیدن به تعاملی دوسویه، نیازمند رویه‌ها و فرآیندهای استدلالی و عقلانیتی هستند تا در بستری مبتنی بر آگاهی و سوژه‌های متقابل و متضاد از خودسالاری اراده‌ها و خویشتن فردی چشم‌پوشی کنند و داعیه‌های آنها درباره مصادیق مانند دموکراسی، حقوق بشر و هویت‌های فرهنگی و تمدنی به ادراک بین‌الذهانی و تناسبی

زیباشناسانه منتهی شود. مواجهه یک‌سویه و تأکید بر صدق گفتار و حقانیت ایده‌ها از سوی ایران و غرب نمی‌تواند منافع دو طرف در زمانه جهانی شدن را تأمین کند، زیرا نتیجه آن آگاهی کاذب و سلطه و قید و بندهای دست‌وپاگیر برای ایران و غرب به‌عنوان مفسران جهانی شدن است و تأویل و تفسیر نه خودسازی بلکه خودمحوری و شرایط اجتماعی منازعه را تشدید می‌کند.

آنچه محرز است، این است که نمی‌توان غرب را منکر شد؛ زیرا در چهارصد سال اخیر، قدرت سیاسی و فرهنگی و علمی به مناطق غرب جغرافیایی عالم منتقل شده است و اگر کشورهای دیگری هم در این قدرت سهیم باشند، در واقع در پی کشورهای غربی رفته‌اند (داوری اردکانی، ۱۳۷۶: ۶). یکی از وجوه مهم قدرت غرب در عصر جهانی شدن، توان اقتصادی و صنعت پویای آن است که ایران باید عناصر مهم آن را اخذ کند. این تصویر از غرب، مبتنی بر جداسازی وجوه صنعتی از بقیه وجوه آن و پذیرش آن به عنوان الگویی قابل یادگیری برای سوژه «خود» است. این تصویر را به خوبی می‌توان در این کلام امام خمینی (ره) یافت که «[اگر به] این معنا گفته بشود که ما با صنعت خارجی‌ها یا علم مربوط به صنعت‌شان مخالفیم، ابداً مخالف نیستیم. ما با این آزادی‌هایی که از غرب می‌آیند و اینها هم دامن به آن می‌زنند و آزادی‌های وارداتی است، با این مخالفیم» (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۰: ۶۰).

سخنگوی گفتمان رسمی در این تصویر از «غرب»، از قید «ابدأ» برای توصیف عدم مخالفتش با یادگیری از صنعت غرب استفاده می‌کند. «ابدأ» در مواردی به‌کار می‌رود که امکان تحقق امری هرگز وجود ندارد. به عبارت دیگر، در این تصویر نه‌تنها بر عدم مخالفتش با یادگیری از غرب صنعتی تأکید می‌کند، بلکه توصیه می‌کند که «اگر از غرب صنعتی هم می‌آید، یاد بگیرند». در این اسناد، رابطه خود/دیگری بر اساس جفت دوگانه آموزگار/آموزنده و بنابراین، رابطه سلسله‌مراتبی بین دیگری آموزگار/خود آموزنده شکل می‌گیرد. این تصویر از غرب، مبنی بر این پیش‌فرض بنیادین است که می‌توان وجوه مختلف غرب را از همدیگر تفکیک کرد و حکم به جذب برخی وجوه و طرد برخی دیگر داد. بنابراین، توصیه عملی منتج از این اسناد، توانمندی در متمایز کردن وجوه صنعتی از وجوه دیگر غرب و یادگیری از آن است (مسعودی، ۱۳۹۶: ۷۳).

بدیهی است که انقلاب اسلامی و حاملان آن برای ایفای نقشی فعال و داشتن طرحی بدیل برای تشنگان حقیقت نیازمند بهره‌گیری از ابزارهایی هستند که مورد قبول نسل‌های جدید واقع شود. با توجه به تغییرات فرهنگی در دنیای جدید، به نظر می‌رسد که نسل‌های جدید کمتر حاضرند صرفاً در برابر شعارهای جذاب تمکین کنند، بلکه آنچه می‌تواند این شعارها را فراگیر و همه‌پسند کند، چگونگی مکانیزمی است که در طرح و ارائه آنها مورد استفاده قرار گیرد. «استدلال» و «عقلانیت» به عنوان دو عنصر ارتباطات اجتماعی جدید و نتایج مکانیزم‌های ذهنی جمعی ابزارهای کارآمدی است که از طریق آنها می‌توان به بسط آرمان‌های انقلاب اسلامی در جوامع مختلف و نهادهای عقلانی آنها امیدوار بود (عبدالهیان، ۱۳۸۱: ۱۱). عنصر عقلانیت و استدلال که از مفاهیم کانونی در هرمنوتیک رهایی‌بخش هابرماس است، چراغی برای ارتباطات و مفاهیم میان ایران و غرب می‌افروزد؛ زیرا در یک گستره عمومی فراملی است که خودآگاهی مبتنی بر عقلانیت ارتباطی و مفاهیم میان ایران و غرب می‌تواند به تعامل رضایت‌بخش برای هر دو قطب منجر شود.

در واقع، انسان‌ها در مقام موجودات اجتماعی با یکدیگر کنش متقابل دارند و این کنش باید بر اساس تفاهم انجام‌شده در قالب زبانی باشد که بتواند اختلافات میان ایران و غرب را کاهش دهد. ایران و غرب برای دستیابی به تفاهم و ادراک بین‌الذهانی هرچند نسبی، نیازمند رجحان گفتگو و تأمل در سنت‌ها و پیش‌داوری‌ها هستند. در چنین موقعیتی است که امکان نقد هرمنوتیکی سنت‌ها و ایدئولوژی‌ها برای هر دو طرف حاصل می‌شود و می‌توان میراث گذشتگان را به چالش طلبید؛ زیرا پرسش از مرجعیت، سنت، تاریخ و ایدئولوژی‌هاست که راه گفتگو و درک بین‌الذهانی و مفاهیم برای ایران و غرب را باز می‌کند. در واقع، در زمان گفتگوست که زبان میان سنت‌ها و ایدئولوژی‌ها میانجی‌گری می‌کند و امکان قدرت تفکر و بازاندیشی را به طرف‌های گفتگو می‌دهد. این زبان انتقادآمیز است که در پی کاهش دروغ‌ها و توهمات آگاهی است و توان سلطه‌زدایی برای ایران در تقابل با غرب را فراهم می‌کند.

این توان سلطه‌زدایی در هرمنوتیک رهایی‌بخش به انقلاب اسلامی و حاملان آن در جمهوری اسلامی ایران این امکان را می‌بخشد تا با غرب به گفتگو بنشینند و روایت‌های فراموش‌شده یا سرکوب‌شده را به فاعلیت برسانند و روابط با غرب را از امر تهی و

غیردیالکتیک به امری هدفمند و دیالکتیک تبدیل کنند. در این تعامل دو سویه، هدف انقلاب اسلامی و ایران، حذف و غیریت‌سازی با حاملان تمدن غرب نیست، بلکه به فاعلیت امری معتبر می‌اندیشد تا برخی از نیازهای بنیادی دو طرف برآورده شود. برای نمونه، مفاهیمی همچون صلح، عدالت و حقوق بشر امروزه و در عصر جهانی‌شدن به آرمان‌ها و ارزش‌های مشترک انسان‌ها تبدیل شده و برای ارزیابی آنها شاخص‌ها و قواعدی مورد قبول همگان پیش‌بینی شده است. انقلاب اسلامی و حاملان آن برای تثبیت جایگاه خویش در عصر جهانی‌شدن ضروری است تا مشخص سازند که اولاً، در مقابل این مفاهیم عمده چگونه موضع می‌گیرند و ثانیاً، برای عملیاتی کردن آنها چه قواعد، آموزش‌ها و سازوکارهایی را پیشنهاد می‌دهند.

منادیان انقلاب اسلامی اگر همواره فقط در شعار از این مفاهیم داد سخن سر داده و گوش فلک را کر کنند، اما در عمل موفق نشوند الگویی مبتنی بر ویژگی‌ها و قواعدی مشخص برای چگونگی تحقق عدالت، صلح و مردم‌سالاری ارائه دهند، قادر نخواهند بود در عصر جهانی‌شدن در ترویج آرمان‌های انقلاب اسلامی به موفقیت قابل توجهی دست یابند (تاجیک و درویشی، ۱۳۸۳: ۱۶۲-۱۶۱).

## ج. مصادیق کنش ارتباطی و هرمنوتیک رهایی‌بخش در روابط ایران و

### غرب

در راستای ارائه مصادیقی از گفتگو و تفاهم میان ایران و غرب، به تنش‌زدایی میان ایران و اتحادیه اروپا در دولت هفتم و هشتم و توافق هسته‌ای (برجام) پرداخته می‌شود. در واقع، دو مصداق ذکرشده نشان می‌دهد که ایران و غرب می‌توانند با افزایش کنش‌های ارتباطی و گفتگو به تفاهمی هرچند نسبی و رهایی از تضاد و تقابل برسند. ایران در دولت هفتم و هشتم توانست با طرح مفهوم تنش‌زدایی و گفتگوی تمدن‌ها به تعاملی مثبت با جهان پیرامون و به‌ویژه اروپا به عنوان کانون تأثیرگذار تمدن غرب دست یابد. به این معنا، سیاست خارجی ایران در قبال اروپا در این دوره را باید با نظریه گفتگوی تمدن‌ها شروع کرد. این نظریه در

شرایطی ارائه شد که جدال‌های فرهنگی و تمدنی به عنوان ایستار اصلی در روابط بین‌الملل مورد بحث قرار گرفته بود.

ساموئل هانتینگتون بر نمادهایی از تعارض‌ها و جدال تمدنی تأکید می‌کرد و بر این اعتقاد بود که سطح تعارض‌ها در نظام بین‌المللی از حوزه‌های خاندانی، ملی و ایدئولوژیک عبور کرده است و آنچه از اکنون به بعد منجر به جدال و ستیز در روابط بازیگران می‌شود، با نشانه‌هایی از تعارض و جدال فرهنگی همراه است. خاتمی در صدد برآمد تا ادبیات و شکل‌بندی‌های تعارض‌ها را دگرگون کند. او تفسیر صلح‌آمیزی از اسلام ارائه کرد و اعتقاد داشت که ادیان هیچ‌گونه ستیزی با یکدیگر ندارند و تمامی ادیان در راستای عدالت، صلح و توسعه آرمان‌های انسان‌دوستانه ایفای نقش می‌کنند. بنابراین، آنچه که به جدال و منازعه منجر می‌شود، را می‌توان شکل تحریف‌شده‌ای از برداشت‌های ایدئولوژیک دانست. از نظر رئیس‌جمهور دولت‌های هفتم و هشتم، جهان غرب در شرایط ابهام ایستاری قرار گرفته است و این در شرایطی بود که بسیاری از نخبگان افراطی در جهان غرب، اسلام را مترادف با جدال‌گرایی و ستیز قرار داده‌اند.

در این رابطه، رئیس‌جمهور پیشین ایران تلاش کرد تا تصویر جدیدی از رهیافت‌های اسلام ارائه کند. این امر بر اساس همکاری، مشارکت، سازنده‌گرایی و همچنین جلوه‌هایی از همبستگی‌های فراتمدنی سازماندهی شد و زمینه‌های لازم برای به حداقل رساندن تهدیدات را به‌وجود آورد (کامران و مرادی، ۱۳۹۳: ۱۵۷-۱۵۶). در همین راستا «دریک فاچت» معاون وزیر خارجه وقت انگلیس در ژانویه ۱۹۹۸ اعلام کرد اتحادیه اروپا آماده است موضوع سفر مقام‌های اروپایی در سطح معاون وزیر به ایران را با خوش‌بینی و تمایل بررسی کند. سخنگوی وزیر خارجه ایران نیز گفت: «این که تلاش‌های ایران و اتحادیه اروپایی در دوره ریاست انگلیس منجر به ارتقای درک دو طرف از مواضع یکدیگر شده و زمینه لازم برای آغاز مذاکرات همه‌جانبه میان ایران و اتحادیه اروپا فراهم شده، موجب خرسندی است» (سنایی، ۱۳۸۳: ۶۳).

با استقبال اتحادیه اروپا از مواضع ایران، گفتگوهای انتقادی در دوره هاشمی رفسنجانی به گفتگوهای سازنده تبدیل شد؛ تعاملات اقتصادی میان طرفین افزایش یافت؛ فشارهای حقوق

بشری اتحادیه اروپا بر ایران کاهش یافت؛ و دولت اصلاحات در موضوع هسته‌ای با سه کشور اروپایی فرانسه، انگلیس و اتحادیه اروپا به توافق رسید. اتخاذ سیاست خارجی مبتنی بر تنش‌زدایی و طرح نظریه گفتگوی تمدن‌ها توانست ایران و اتحادیه اروپا را از مواضع متضاد و بحران‌زا به سوی گفتگو و مذاکره درباره مسائل مختلف مانند حقوق بشر، پرونده هسته‌ای و همکاری‌های اقتصادی رهنمون کند. بنابراین، ایران و اتحادیه اروپا در سال‌های ۱۳۸۴-۱۳۷۶ توانستند با گسست از سلطه ابزاری و تفسیرهای تک‌روایتی، باب گفتگو با هم را باز کنند و به نتایجی مطلوب در برخی زمینه‌ها مانند تعاملات اقتصادی و فرهنگی و گشایش نسبی در روابط دو جانبه دست یابند.

دو طرف با به حاشیه‌رانی سنت و مرجعیت‌های گذشته، در مسیر جدیدی گام برداشتند که از نسبی‌گرایی و تمجید پیش‌دآوری‌های نهفته درباره باورها و منافع‌شان فاصله گرفته و با اتخاذ نگرشی نقادانه به توافق‌هایی نسبی دست یافتند. ایران و اتحادیه اروپا در پی شالوده‌شکنی باورها و هنجارهای یکدیگر نبودند، بلکه روشی در پیش گرفتند که زبان مفاهمه و درک بین‌الذاتی و رهایی در راستای توافق را تسهیل کرد. در گفتگو میان ایران و اتحادیه اروپا بود که عقلانیت ارتباطی بر عقلانیت ابزاری و سلطه‌جو برتری یافت و تفسیر وقایع و کنش متقابل بر مدار فهم و درک هنجارها و منافع دیگری بود. جمهوری اسلامی ایران و اتحادیه اروپا تفسیرشان از تاریخ و سنت گذشته را تغییر دادند تا بتوانند به تفاهم معنا در بعضی حوزه‌ها برسند؛ تفاهمی که مطلق نبود، ولی توانست دوران جدیدی را در روابط دو طرف شکل دهد تا منافع‌شان را تأمین کنند و از تضادها، دوگانگی‌ها، تباین‌ها، شکاف‌ها، دگرسازی‌ها و واگشت‌های پایان‌ناپذیر بکاهند.

پرونده هسته‌ای ایران یکی دیگر از مصادیق بارزی است که ایران و غرب را در دو سوی میز نشاند تا در چارچوب مذاکره و گفتگوی عقلانی بتوانند به تفاهمی هرچند نسبی برسند. این پرونده از سال ۲۰۰۲ تقابل ایران و غرب را وارد مرحله جدیدی کرد و هرچند در دولت‌های هفتم و هشتم، ایران و سه کشور اروپایی انگلیس، آلمان و فرانسه توانستند به توافقاتی برسند، ولی به دلیل تحقق نیافتن تعهد اروپایی‌ها و مخالفت سرسختانه دولت نومحافظه‌کار بوش در آمریکا، ایران غنی‌سازی اورانیوم را در پیش گرفت و در دوران ریاست



جمهوری احمدی‌نژاد، پرونده هسته‌ای ایران به شورای امنیت رفت و تحریم‌های سنگینی علیه ایران اعمال شد. با شروع دوران ریاست جمهوری حسن روحانی و موافقت مقامات ارشد، دیپلمات‌های ایران با غرب و به‌ویژه آمریکا شروع به مذاکره کردند و هر دو طرف نیز اراده‌ای قوی برای رسیدن به توافق داشتند و سرانجام این امر در دوران اوباما محقق شد. این مذاکرات، گام مهمی در بهبود روابط غرب و جمهوری اسلامی ایران بود؛ به این معنا که هر دو طرف توانستند با درک شرایط جامعه بین‌المللی، فضای گفتگو را فراهم کنند و به همکاری دوجانبه، تعامل و احترام مقابل دست یابند.

برجام نشان داد که ایران و غرب می‌توانند با دیالکتیک و عقلانیت، به استدلال‌های یکدیگر گوش فرا داده و گفتمان تعامل سازنده در روابط دوجانبه را تثبیت کنند. ایران و غرب در مذاکرات هسته‌ای ضمن به رسمیت شناختن هنجارها و منافع یکدیگر، در فضای باز و آزاد با هم به گفتگو نشستند و این پروژه ناتمام را به رسمیت شناختند. سنتز یا برآیند مشترک فکری ایران و غرب در مذاکرات هسته‌ای به نوعی انسجام و قاعده جمعی میان طرفین منتهی شد که ضمن به رسمیت شناخته شدن حق غنی‌سازی ایران، نگرانی‌های غرب درباره برنامه هسته‌ای برطرف شد. بدین سان، سلطه، تحریف بیگانگی و استیلای طرف مقابل به حاشیه رفت تا بازیگران ب‌ر مبنای روش دیالکتیکی یعنی فهم و تفهم زبانی و کلامی متقابل به توافق دست یابند و هر دو این توافق را از مرحله زبانی به عمل تبدیل کردند.

اما تصمیم دونالد ترامپ برای خروج از برجام تأییدی دوباره بر این نکته است که تفسیر و فهم آمریکایی‌ها از رابطه با ایران مبتنی بر پیش‌فهم‌های خاص خودشان، یک‌طرفه، سلطه‌جویانه و مبتنی بر شیوه فهم در هرمنوتیک روش‌شناختی است و اتفاقاً مانع اصلی بر سر راه تفاهم و تعامل ایران با غرب همین نگاه یک‌طرفه و خودبرترین است. این نگرش تک‌روایتی از برجام و نتایج آن نشان می‌دهد که گفتگو و تفاهم با بخشی از جهان غرب بسیار مشکل و چه بسا ره به جایی نخواهد برد؛ زیرا ترامپ و تیمش تبلور گفتمانی از غرب هستند که به یک قرائت و تفسیر از برجام اعتقاد دارند تا منویات خویش را محقق کنند. این فهم سلطه‌جویانه، هیچ تفسیر متفاوت و دگری را نمی‌پذیرد و خروج از برجام بیانگر ترک فضای گفتگو و تفاهم با ایران است.

از این رو، رویکرد هرمنوتیک روشی که بر پایه تفسیر واحد از مفاهیم عصر حاضر استوار است و نه رویکرد هرمنوتیک فلسفی که عدم امکان دستیابی به فهم عینی را فراهم می‌کند و بر پایه تکثر تفسیر استوار است، نتوانست و نمی‌تواند ما را به سوی تفاهم رهنمون سازد بلکه با تأسی از نظریه هرمنوتیک هابرماس می‌توان گفت ایران و غرب برای رسیدن به این توافق و فهم ارتباطی، ابتدا موانع گفتگو میان یکدیگر را حذف کردند و بر مبنای حیات در زندگی دیالوگی دیالکتیکی، عقل تفاهمی را کانون مباحثه‌شان قرار دادند تا همکاری و مشارکت را حیاتی دوباره بخشند؛ حیاتی که تنوع و گوناگونی را در عین تحقق منافع جمهوری اسلامی ایران و رفع نگرانی‌های غرب به دنبال داشت. پرونده هسته‌ای ایران نشان داد که فرهنگ‌ها و چشم‌اندازهای متکثر می‌توانند از اعتباری برابر برخوردار باشند و بر مبنای گفتگو و روایت‌های عقلانی دریچه‌ای به سوی رهایی و رفع اختلافات دو طرف گشود.

در چارچوب نظریه هرمنوتیک رهایی‌بخش است که می‌توان گفت ایران و غرب با شروع دور جدید مذاکرات و با محوریت اجرایی از سوی محمد جواد ظریف و جان کری، به دنبال به کرسی نشاندن ایده‌های خویش نبودند، بلکه کوشیدند با گفتگو و تفاهم، راه‌حلی برای پرونده هسته‌ای پیدا کنند و به توافقی برسند که دیگری را مجاب کرده باشد. در این سنتز فکری و عملی، نتایجی حاصل شد تا تحریم‌های هسته‌ای لغو شود، ایران توانست سهمش از فروش نفت در بازارهای جهانی را به دست آورد و به طور محدود، غنی‌سازی اورانیوم را ادامه دهد. در سوی دیگر، غرب نیز به اهدافش مبنی بر کاهش نگرانی درباره مسئله هسته‌ای ایران و شروع رقابت هسته‌ای در خاورمیانه و تثبیت سیستم کنترل خلع سلاح هسته‌ای دست یافت. از این رو، توافق هسته‌ای بیانگر به رسمیت‌شناختن موجودیت‌های طرفین بود که با وجود شکاف‌های هویتی و منافع متفاوت و گفتگوهای گاه انتقادی و تند، به سرانجامی رسید که طرفین به توافقی هرچند نسبی راضی باشند و مجال تعامل میان آنها شکل گرفت.

پایبند نبودن ایالات متحده به تعهدات پذیرفته‌شده در برجام و خروج از این توافق بین‌المللی بار دیگر نگاه تک‌بعدی آمریکا در مواجهه با وقایع بین‌المللی را آشکار کرد، اما از سوی دیگر، نگاه جهانی به ایران را تغییر داد و روسیه و چین و حتی اتحادیه اروپا با قرائت‌های انحصاری و خودمحورانه آمریکا در برجام همراهی نکردند. دعوت اتحادیه اروپا

از ایران برای گفتگو و ارائه راه‌کارهایی از جانب دو طرف برای حفظ برجام، مبین این نکته است که با وجود بدعهدی بخشی از جهان غرب، کنش‌های ارتباطی و تعاملات میان بازیگران می‌تواند به نتایج مثبت و تفاهمی منجر شود که رضایت نسبی طرفین را به همراه داشته باشد و حداقل آمریکا را در قضیه برجام در اذهان جهانی منزوی کرد. البته پرونده هسته‌ای تنها مصداقی از این تعامل است و بدون شک مصادیق دیگری وجود دارد که می‌تواند مبنای گفتگو قرار گیرد؛ البته در صورتی که کشورها برای یکدیگر و تفسیر «دیگری» از مفاهیم، ارزش قائل باشند.

برای نمونه، در سند موسوم به «۲۰۳۰» تعریف «خانواده» از نگاه غرب با تعریف خانواده از نگاه ایرانی کاملاً متفاوت است. مفهوم «شهادت» در کتب درسی جمهوری اسلامی ایران با نگاه غربی متفاوت است. از منظر غرب، شهادت‌طلبی نوعی آموزش «خشونت» است و همچنین تفاوت فهم مفاهیمی چون «دموکراسی» که می‌توان آن را «مردم‌سالاری دینی» دانست و هم «لیبرال دموکراسی» یا مفاهیم دیگری چون حقوق بشر و تروریسم که همه این مفاهیم در پرتو به رسمیت شناختن یکدیگر و در چارچوب ارتباط و گفتگو و در یک کلام «عقلانیت ارتباطی» قابل حل خواهد بود.

## نتیجه‌گیری

رابطه ایران و غرب از بدو انقلاب اسلامی تا کنون با فراز و نشیب‌های متعددی مواجه بوده است؛ زیرا انقلاب اسلامی ریشه در باورها و ایدئولوژی اسلام شیعی دارد و با غربی که انسان را محور و کانون همه هنجارها و ارزش‌ها قرار می‌دهد، چندان قرابت و همسویی ندارد. این انقلاب که با انقلاب ارتباطات و افزایش وابستگی متقابل اقتصادی در دوره‌ای از حیات بشر به نام جهانی شدن همراه شده است، تفسیر غالب غرب از این مفهوم را به چالش طلبید و سیاست را بر پایه مصداق‌های مکتبی و ارزشی و در غیریت‌سازی با نظام سلطه طرح‌ریزی کرد. در دوره‌ای که جهانی شدن به زایش بازیگران فراملی و غیردولتی و گفتمان‌های نو کمک شایانی کرد، روابط ایران و غرب در چنبره تلاطم‌ها و ایستارهای ایدئولوژیکی قرار گرفته بود که ایران

انقلابی، تفسیر تک‌روایتی غرب از تحولات عصر جهانی‌شدن و طرد فرهنگ‌ها و سنت‌های دیگران را به‌مثابه انحصار در معنا و سلطه عقلانیت ابزاری قلمداد کرد.

در سوی مقابل، غرب نیز در پی بسط باورهای لیبرال سرمایه‌داری بود تا نظام سلطه و هژمونی انسان غربی را تداوم بخشد. چنین نگاه آمیخته به تقابل و تخاصم نمی‌توانست منافع دو طرف را تأمین کند و از این‌رو، در برهه‌هایی از زمان، تفسیر و معنابخشی ایران و غرب به دعاوی مدنظر مبتنی بر کنش ارتباطی و گفتگوی رهایی‌بخشی بود تا هم از قرائت‌های تک‌قطبی ممانعت شود و هم نسبی‌گرایی بی‌پایان سنت‌ها و مرجعیت‌ها به حاشیه برود. در تطابق با ایده هرمنوتیک ارتباطی و رهایی‌بخش بود که ایران و غرب توانستند در زمان دولت‌های هفتم و هشتم ایران، تفسیری استدلالی و فارغ از امری تهی درباره روابط فی‌مابین ارائه دهند و جمهوری اسلامی ایران توانست با سیاست تنش‌زدایی و گفتگوی تمدن‌ها، به گفتگو و درک بین‌الذهانی با غرب در بعضی حوزه‌ها دست یابد؛ گفتگویی که هدف از آن پایان‌بخشیدن به تسلسل بی‌انتهای تفسیر بازیگران از دیگری و برقراری کنش‌های ارتباطی مبتنی بر تفاهم و تعامل مثبت بود.

کاربست عناصر این نوع هرمنوتیک در دوران دولت‌های هفتم و هشتم و توافق هسته‌ای در دولت یازدهم نشان داد که هرگاه ایران و غرب توهمات مبتنی بر سنت، تاریخ و ایدئولوژی را به حاشیه برده‌اند، توانسته‌اند در قلمرو معرفت‌شناسی انتقادی بطلان پیش‌فرض‌ها و گزاره‌های کاذب را مشخص کنند و به فهمی معقولانه و به دور از جزمیت‌های سنت و کج‌فهمی‌های زبان دست یابند. بر این اساس، ایران و غرب در مواجهه با هم، نیازمند بسط و الگوپذیری این نوع تأویل و تفسیر از تحولات در عصر جهانی‌شدن هستند تا روابطشان را نه بر مبنای مونولوگ‌ها، سنت‌ها، مرجعیت‌ها، نسبییت‌ها و آگاهی کاذب ایدئولوژیک و باورهای جهان‌شمول، بلکه بر اساس کنش‌های ارتباطی مداوم، دیالوگ‌ها، نقادی‌ها، بازاندیشی‌ها، ادراکات بین‌الذهانی و تفاهم‌ها و توافقات صورت‌بندی کنند. اتخاذ چنین روش هرمنوتیکی است که می‌تواند منافع ایران و غرب را به‌طور متقابل و هرچند نسبی تأمین و آنها را از جریان میراث بی‌پایان تاریخ به سوی تفاهم و رهایی‌بخشی رهنمون کند.

## منابع

- پوراحمدی، حسین (۱۳۸۹) مبانی معرفت شناختی انقلاب اسلامی ایران و فرآیند جهانی شدن، فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی، سال هفتم، شماره ۲۰.
- تاجیک، محمدرضا و درویشی، فرهاد (۱۳۸۳) آرمان‌های انقلاب اسلامی در عصر جهانی شدن: چالش‌ها و واکنش‌ها، مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره پنجم، شماره ۳.
- جمشیدی‌ها، غلامرضا و شالچی، وحید (۱۳۷۸) هرمنوتیک و مسئله تاریخمندی فهم انسانی، فصلنامه تحقیقات فرهنگی، سال اول، شماره ۴.
- خمینی، روح‌الله (۱۳۷۸) صحیفه امام: بیانات، پیام‌ها، مصاحبه‌ها، احکام، اجازات شرعی و نامه‌ها، جلد ۲۱، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- داوری اردکانی، رضا (۱۳۷۶) پرسش از غرب، مجله فرهنگ، شماره ۲۴.
- رضائی جعفری، محسن، آقا‌حسینی، علیرضا و علی حسینی، علی (۱۳۹۵) گفتمان انقلاب اسلامی و الزامات اشاعه ارزش‌های آن در عصر جهانی شدن بر اساس نظریه گفتمان لاکلا و موفه، فصلنامه مطالعات راهبردی سیاست‌گذاری عمومی، دوره هشتم، شماره ۲۰.
- سریع‌القلم، محمود (۱۳۸۳) ایران و جهانی شدن؛ چالش‌ها و راه‌حل‌ها، مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام.
- سلیمی، حسین (۱۳۸۴) نظریه‌های گوناگون درباره جهانی شدن، سمت.
- سمتی، محمدهادی (۱۳۸۰) جهانی شدن و روابط بین‌الملل: معمای سیاست در عصر پسامدرن، فصلنامه سیاست خارجی، سال چهاردهم، شماره ۳.
- طارمی، کامران و مرادی، ایرج (۱۳۹۳) بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران با اتحادیه اروپا در سه دهه اخیر، پژوهشنامه روابط بین‌الملل، دوره ۷، شماره ۲۸.
- عبدالهیان، حمید (۱۳۸۱) عقلانیت و استدلال: گفتگو میان نسل‌های جدید، فصلنامه مطالعات ملی، سال سوم، شماره ۱۲.
- مسعودی، حیدرعلی (۱۳۹۶) سازه مفهومی غرب در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۶۸-۱۳۵۷)، رهیافت انقلاب اسلامی، سال ۱۱، شماره ۳۹.
- معینی علمداری، جهانگیر (۱۳۸۹) روش‌شناسی نظریه‌های جدید در سیاست (اثبات‌گرایی و فرائیبات‌گرایی)، انتشارات دانشگاه تهران.
- موسوی، سید محمد (۱۳۸۴) هرمنوتیک، پیش‌زمینه‌ها و تحولات آن، پژوهش‌های فلسفی و کلامی، دوره ۷، شماره ۲ (پیاپی ۲۶).

نش، کیت (۱۳۹۲) *جامعه‌شناسی سیاسی معاصر: جهانی‌شدن، سیاست و قدرت*، ترجمه محمدتقی دلفروز، نشر کویر. نیوتن، ک.ام (۱۳۷۳) *هرمنوتیک*، ترجمه یوسف ابادری، مجله ارغنون، شماره ۴. هرسیچ، حسین، رهبرقازی، محمودرضا و محمود اوغلی، رضا (۱۳۹۱) *بررسی و نقد هرمنوتیک فلسفی گادامر از دیدگاه هرمنوتیک انتقادی هابرماس، فصلنامه دانش سیاسی و بین‌المللی*، سال اول، شماره ۱.

Albrow, Martin (1990) Introduction, in: M. Albrow and E. King (eds.), **Globalization, Knowledge and Society**, London: Sage.

Scholte J. A (2011) The Globalization of World Politics, in: J. Baylis and S. Smith (eds.) **The Globalization of World Politics: An Introduction to International Relations**, New York: Oxford University Press.

Gadamer, H. G. (2004) **Truth and Method**, London: Sheed and Ward Stagbooks.

Giddens, Anthony (1990) **The Consequences of Modernity**, Cambridge: Polity Press.

Habermas, Jürgen (1971) **Knowledge and Human Interests**, Translated by J. Shapiro, Boston: Beacon Press.

Habermas, Jürgen (1982) **Zur Logik der Sozialwissenschaften**, Suhrkamp Verlag; Auflage.

Kelly P (1999) The Geographies and Politics of Globalization, **Progress in Human Geography**, Vol. 23, No. 3.

Hermeneutics (2014) <https://education.uw.edu/sites/default/files/u261/Kerdeman-Hermeneutics-Encyc%20Educational%20Theory%20Philosophy%202014.pdf>

McGrew, Anthony G. (1998) Global Legal Interaction and Present-Day Patterns of Globalization, in V. Gessner and A. C. Budak (eds.), **Emerging Legal Certainty: Empirical Studies on the Globalization of Law**, Ashgate: Dartmouth Publishing Company.

Mendelson, Jack (1979) The Habermas-Gadamer Debate, [http://www.lchc.ucsd.edu/MCA/Mail/xmcamail.2012\\_08.dir/pdfTV8qztnV4r.pdf](http://www.lchc.ucsd.edu/MCA/Mail/xmcamail.2012_08.dir/pdfTV8qztnV4r.pdf)

Robertson, Ronald (1992) **Globalization: Social Theory and Global Culture**, London: Sage.

Holton R. J (1998) **Globalization and the Nation-State**, London: Macmillan Press.